



گفت و گوئی با

دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن

در چند و چون زبان، ادب

و فرهنگ فارسی

● اشاره.

دکتر «محمدعلی اسلامی ندوشن» نزد اهل نظر و اندیشه و دوستان و دوستداران ادب و فرهنگ این مرز و بوم آشنا تر از آن است که نیازی به «اشاره» باشد، اما برای معرفی گفت و گوئی که در پی می آید ناگزیر از آنیم.

- دکتر اسلامی ندوشن در فنون جدید ادب فارسی از پیشگامان سرشناس است؛ در شعر نو با مجموعه «گناه...» در داستان نویسی فارسی با رمان مفصل «افسانه و افسون» که با نام مستعار «م. دیده‌ور» انتشار یافت و از دیدگاه مستشرق معاصر روسی، «کمیساروف» - که «افسانه و افسون» را به روسی ترجمه کرده است - از جمله سه رمانی است که اجتماع در حال غلبان را آشکارا نشان می‌دهند... در نمایشنامه نویسی جدید در ایران، با نمایشنامه «ابر زمانه و ابر زلف» که در ادب فارسی معاصر کاری است جدی و کم‌نظیر... و سرانجام در داستان کوتاه با مجموعه «پنجره‌های بسته». او مترجمی است توانا با شیوه‌ای درخشان که «ملال پاریس و گل‌های بدی» را از «بودلر»، بهترین اشعار را از «لانگ فلو»، «آنتونیوس و کلئوپاترا» را از «شکسپیر» و «پیروزی آینده‌دموکراسی» را از «توماس مان» به مکتب فارسی ارمغان کرده است. گذشته از اینها، وی جهانگردی است تیزبین و ژرف‌نگر که از سرزمین‌های دوردست دیدن کرده و از آن چیزها نوشته است؛ او از سفر اتحاد جماهیر شوروی سابق «در کشور شوراها» را نوشت، از سفر چین

«کارنامه سفر چین» را و از ایالات متحده آمریکا «آزادی مجسمه» را. خاطرات سفر دانمارک و ترکیه و افغانستان را نیز در کتاب «صفر سیمرخ» که نامی است الهام گرفته از آثار سهروردی مقبول نشر داد. از مصر هم دیدار کرد، اما هنوز خاطراتی از آن سفر انتشار نیافته است. شرح پاره‌ای از دیگر دیدارهایش را چون بلغارستان در مجله «بغما» نشر داده است. این تلاش‌های فکری در زمینه‌های گوناگون: مقاله نویسی، سفرنامه نویسی، پرداختن به ادبیات و نقد ادبی، داستان و نمایشنامه نویسی، شعر و ترجمه... وی را از وظیفه اصلی او که استادی ادب فارسی در دانشگاه تهران بود باز نداشت. او با دریافت درجه دکترا از دانشگاه سوربون فرانسه، در موضع سخن‌شناسی طراز اول بر مکاتب نقد ادبی غرب نیز دست یافت. بررسی‌های او در ادب فارسی در خلال آثارش «جام جهان‌بین»، «آواها و ایماها» و «نوشته‌های بی‌سرنوشت» انتشار یافته است. علاوه بر این، وی در کنگره‌های ادبی و فکری جهانی، نماینده و چهره‌ای درخشان از کشور ایران بوده است.

بر اساس آنچه از جنبه‌های شرقی و غربی و مطالعات و زندگی و برداشتهای وی یادآور شدیم، او نمونه‌ی بارور روشنفکری است که کوله‌باری از میراث فرهنگ کهن را بر دوش می‌کشد و آنرا نیک نگاهبانی می‌کند. مسأله فرهنگ از جمله مسائلی است که از مدت‌ها پیش وقت او را به خود مشغول داشته است. آثار او بارها طبع شده و برخی از آنها به

چاپ‌های هشتم و نهم نیز رسیده است. او امروز یکی از نویسندگان شناخته‌شده زبان فارسی در دوره معاصرست، چندان که صرف نظر از عنوان‌های نظیر استاد دانشگاه، پژوهنده و منتقد ادبی، باید گفت کسوت نویسندگی بر او بیش از هر چیزی برانزده است، بخصوص با اندیشه‌های و نثر شیوایی که دارد.

وی زبان فارسی را خوب می‌شناسد و از توانایی آن کاملاً مطلع است. نثرش سلیس و روان است و زیبا و خوش‌هنگ. از واژگان و نحو جمله‌هایش پیداست که با متون فارسی الفت دیرین دارد. کتاب «روزها» وی یکی از بهترین و زیباترین «حسب حال»ها و «خود زندگینامه نوشت»ها در زبان فارسی است. اسلامی ندوشن در نثر نویسی چیره‌دست، هنرمند و خلاق است.

بیشتر دلمشغولی وی در دو، سه سال اخیر فردوسی و شاهنامه است و دغدغه تشکیل «ایران‌سرای فردوسی» و انتشار فصلنامه «هستی» ذهن او را مشغول داشته است. دکتر اسلامی ندوشن در دیداری صمیمانه به پرسش‌های ما در زمینه‌های گوناگون پاسخ گفت.

آنچه می‌خوانید حاصل آن دیدار است.

زندگی و تحصیل

□ - ضمن تشکر از حضرت‌عالی اگر موافق باشید، گفتگو را با توضیحی درباره زندگی، تحصیلات و اساتیدتان شروع کنیم.

■ - در کتاب «روزها» (جلد اول و دوم) و یکی دو

جای دیگر به مناسبتی، درباره خود حرف زده ام و دوست ندارم که آنچه را در جای دیگر گفته ام تکرار کنم. در «روزها» هم منظور آن نبوده که از خود حرف زده باشم، بلکه آن بوده که آنچه را که در زندگی نظاره گر آن بوده ام و توصیفی از دوران بوده است بر قلم آورم.

زبان فارسی

□ - زبان فارسی، میراثی گرانقدر و پر بها برای ما فراهم آورده است، و از ارکان مهم وحدت ملی برای ایرانیان بشمار می رود. یک خطری که زبان فارسی را تهدید می کند، ورود واژه بیگانه در این زبان است و خطر دیگری که محسوس است، کم اهمیت شمردن آن در آموزش و پرورش و رسانه های گروهی و بی رغبتی جوانان به آن است. جنبه عالی در حال حاضر موقعیت زبان فارسی را چگونه ارزیابی می کنید و اصولاً برای مقابله با کم رونقی و کم اهمیت شمردن ادبیات و علوم انسانی چه راه حلی را پیشنهاد می نمایید؟

■ - آموزش زبان فارسی، چنانکه همه می دانند وضع مطلوبی ندارد. سالیانست که زبان در حد اقل کاربرد خود متوقف مانده، یعنی در حدی که هر کسی بتواند با آن ادای مقصود تقریبی کند و نیازهای روزمره خود را بگذراند. این وضع اثرش آن است که موجب رکود فکر می شود. زبان و فکر به هم بستگی دارند. فکر یکی موجب فقر دیگری است. بنابراین رکود یا آشفتگی زبان فارسی، از آنجا که فکر را از جولان و پویایی باز می دارد، در همه شئون زندگی اثر می گذارد.

ما نباید تلقی مکتب خانه ای از زبان داشته باشیم. باید آن را مرکبی ببینیم که فکر بر آن سوار می شود. اگر این مرکب لنگ باشد ما هم لنگ لنگان جلو خواهیم رفت. امیدوارم که مصداق این بیت حافظ قرار بگیریم:

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش
کی روی، ره ز که برسی، چه کنی، چون باشی؟
من پیشنهاد خاصی در این باره ندارم. معجزه ای هم در آستین نیست، زیرا موضوع پیچیده تر از آن است که با چند حرف سرسری بشود حقیقتش را ادا کرد. بیشترین تأثیر را رادیو و تلویزیون دارند و می شود گفت که سرمشق خوبی از آنها ارائه نمی شود. من کم به یاد می آورم که شعری از این دو دستگاه شنیده باشم و بی غلط خوانده باشند. گفتارها هم بر همین قیاس. این در حالی است که در سراسر جهان از رادیو و تلویزیون انتظار می رود که «زبان نمونه» داشته باشد و هر کسی از آن لطف زبان مادری خود را بجشد. غلط یا نامربوط حرف زدن عیبش به زبان محدود نمی ماند، نشانه آشفتگی فکر است و این نگران کننده می شود.

تدریس فارسی هم در مدارس اگر به نتیجه اش نگاه کنیم، صورت خوبی ندارد. به نظر من معلم ها - لااقل اکثریت آنان - دلسوز و علاقمند هستند، ولی موجبات کار فراهم نیست. فی المثل کتابهای درسی را بگوئیم. این ها طوری تنظیم نشده اند که رغبت بچه ها را برانگیزند، حتی برعکس، آن ها را نسبت به زبان بی اعتنا می کنند. زبان وسیله بیان مقصود است، ابزار

کار زندگی است. بنابراین باید به چشم ضرورت به آن نگاه کرد؛ مانند ریاضی و حساب که اگر کسی نتواند جمع و ضرب بزند در زندگی درمی ماند. در حالی که ادبیات جنبه ضروری روزمره ندارد، زینت انسان است. مایه تطلیف روح و گشایش ذهن است. ولی طوری شده که بچه ها - و حتی بزرگترها - زبان و ادبیات را یکی بگیرند و بنابراین به چشم جدی به آن نگاه نکنند. به همین قیاس، کتاب فارسی و آموزش زبان نباید وسیله تبلیغ باشد زیرا از قدر زبان می کاهد و آن را تا حد «واسطه گر» فرود می آورد.

منظور البته آن نیست که رابطه زبان و ادبیات نادیده گرفته شود، منظور آن است که ادبیات در خدمت آموزش زبان قرار گیرد و در آموزش زبان، نظم فکری، منطق و هنجار از یاد نرود. آموزش زبان، آموزش فکر کردن نیز هست. در نوشتن انشاء لازم است توجه شود که از غلو، تملق، تکرار، خیالگری بی تناسب، زیاده گوئی، خارج از موضوع حرف زدن، و حاشیه روی که آفت زبان و اندیشه هستند، پرهیز گردد. کودک و نوجوان ایرانی بیش از هر چیز احتیاج دارد که فکر کردن درست را بیاموزد، و این برعهده درس های مربوط به علوم انسانی است چون: فارسی، تاریخ، علوم اجتماعی و نظائر آن ها. چرا یک دانشجوی ریاضی که دقیق ترین علوم را آموخته - که اگر یک سرو این سوو آن سو بشود، ممکن است یک سفینه فضائی را از کار بیندازد - چنین کسی، در مباحث نظری ذهنش تابع منطق نیست؟ درس ریاضی خود را خوب می داند، ولی آن را در مسائل اجتماعی به کار نمی برد و رابطه علت و معلول را در نظر نمی گیرد. علتش آن است که ذهنش از طریق علوم انسانی تربیت منطقی پیدا نکرده. دبستان و راهنمایی واجب ترین و مفیدترین چیزی

*** زبان و فکر به هم بستگی دارند. فقر یکی موجب فقر دیگری است. بنابراین رکود یا آشفتگی زبان فارسی، از آنجا که فکر را از جولان و پویایی باز می دارد، در همه شئون زندگی اثر می گذارد**

*** ادبیات جنبه ضروری روزمره ندارد، زینت انسان است، مایه تطلیف روح و گشایش ذهن است. ولی (الروز) طوری شده که بچه ها - و حتی بزرگترها - زبان و ادبیات را یکی بگیرند و بنابراین به چشم جدی به آن نگاه نکنند.**

که می توانند به شاگرد بیاموزند، زبانی است که از تفکر جدا نماند، و تفکر از منطق، و منطق از دید انسانی به مسائل. اگر دستگاه آموزشی يك حد اقل این نتیجه را در کار خود منظور ندارد، زحمتش بر باد رفته است. بدیهی است که آوردن ادبیات در کتاب زبان لازم و حتمی است ولی باید نمونه هایی که انتخاب می گردند، از اندیشه بلند و بیان شیوا مایه گرفته باشند، و بنمایند که این زبان دارای چنان ارزشی است که چنین آثاری را بدید آورده.

اما خارج از مدرسه، چگونه بشود اهمیت زبان را توصیه کرد و حال آن که بعضی از نامه هایی که از دستگاه های رسمی صادر می شوند، به هیچوجه مفهوم نیستند و باید دوباره و سه باره خوانند و سر در نیابند؟ همین گونه اند تعدادی از ترجمه ها و مقالات و مطالبی که از جانب کسانی انشاء گردیده اند که جزو متولیان زبان هستند.

چه باید کرد؟

وارد مسائل عمقی نمی شویم که تحقیق دامنه وسیع خواهد گرفت. لیکن چند پیشنهاد جزئی را می توان عنوان کرد:

۱- يك زبان معیار و يك حد اقل دانش فارسی مشخص شود و توقع شود که هر کس خواست در دستگاه دولت و نهادهای بانک ها استخدام گردد، یا ارتقاء مقام بیابد، یا محصلی بود که به خارج اعزام می گردد یا داوطلبی بود که خواست وارد هیأت علمی دانشگاه شود، این مقدار زبان را بداند.

کسانی که بخواهند وارد کار مطبوعات شوند، یا گوینده رادیو و تلویزیون گردند، يك امتحان دقیق زبان از آنان به عمل آید.

۲- برای این منظور دوره های خاص زبان فارسی تأسیس گردد، و کسانی که در کارهای عمومی کشور قرار می گیرند، در صورت احتیاج، این دوره را طی کنند.

۳- هم چنین يك دوره کتاب - لااقل در سه جلد - تألیف گردد، و در اختیار همگان قرار گیرد؛ یکی: حاوی دستور زبان فارسی ساده، ولی جامع و زنده.

دوم: حاوی دو تا سه هزار لغت املاتی و انشائی با توضیح معنی و کاربرد دقیق.

سوم: کتابی راجع به آیین نگارش، نه تنها ناظر به درست نویسی و عبارت پردازی، بلکه شامل راهنمایی ها در زمینه فکر منطقی و منظم و بی پیرایه.

ادبیات در دانشگاه

□ - ادبیات فارسی را در دانشگاهها چگونه می بینید؟

■ - در دانشگاه، آموزش ادبیات به گونه ای دیگر با مشکل روبروست، زمانی که در سال ۱۳۱۳ دانشگاه تهران ایجاد شد، چند تن از استادان بسیار برجسته در دانشکده ادبیات دعوت به کار شدند، بدانگونه که تا سالهای سال دو دانشکده ادبیات و پزشکی، مهم ترین دانشکده های این مؤسسه محسوب می شدند.

این استادان هم برآثار غنی ادب فارسی اشراف داشتند، و هم کم و بیش با روش نقد اروپائی، که عبارت باشد از دقت، امانت، مقابله، مقایسه و

باریک بینی، آشنائی پیدا کرده بودند. منتها در مرحله اول، رسم بر آن قرار گرفت که به بررسی و تحلیل «بدنه» ای پرداخته شود، از نوع تاریخ تولد و زادگاه و سیر زندگی یک شاعر و تصحیح متون و معنی کردن لغات مشکل و غیره... فرد اول و نمونه بارز این نوع تحقیق، محمد قزوینی بود (وارد دانشگاه نشد) که سالهای درازی از عمر خود را در اروپا گذرانده و با کتابخانه‌های معتبر کار کرده بود، و صفات ممتاز یک عالم را از نظر علمی و اخلاقی هردو - که از همه مهم‌تر عشق و اعتقاد به معرفت بود - واجد بود. چند تن دیگر هم از این دست بودند، چون بهار، فروزانفر، قریب، عباس اقبال، همانی و امثال آنان، که نام استاد به تمام معنا بر آنان صدق می‌کرد.

اما در این دوران، جنبه دیگر نقد ادبی، که پرداختن به «روح اثر» باشد، تا حدی از نظر دور ماند. دو سه علت می‌توان برای آن در نظر آورد: یکی آنکه هنوز زود بود. می‌بایست مرحله اول، یعنی تهیه متن دقیق و بررسی جسمانی اثر به بلوغ برسد، تا بتواند بر پایه آن، مرحله بعدی آغاز گردد. دوم، به نظر من: پنهاوری ادب فارسی و تناقض‌ها و زیر و بم‌ها و کنایه‌هایی که در آن است، پژوهنده محتاط را دعوت به خویشنداری می‌کرد. سوم، نبودن فضای آزاد «بقدر کافی» نه تنها از نظر سیاسی، بلکه از نظر درک و ظرفیت جذب مردم. بدینگونه، سنت و سابقه دانشکده ادبیات بر پایه این نوع برخورد یا آثار ادبی قرار گرفت، و توجه به روح اثر تا حدی «حیطه نامعهوده» شناخته شد. البته ورود به این مرحله دوم آمادگی چندگانه‌ای لازم داشت، و هرکسی مرد میدانش نبود. استادان بزرگ گذشته اندک اندک رفتند، ولی موجباتی که وضع را بدانگونه پایه‌گذاری کرده بود، از میان نرفت.

کسانی که می‌خواستند به این مرحله دوم یا بگذارند، می‌بایست کم و بیش واجد این چهار صفت باشند:

- ۱- احاطه بر متون فارسی و تاریخ ایران ۲-
- آشنائی با مبانی نقد ادبی غربی و آثار مهم جهان ۳-
- برخورداری از ذوق سلیم ۴- برخورداری از روح آزاده و فکر ناوابسته.

□ - یکی از شاخه‌هایی که جنبه‌هایی در آن کار کرده‌اید و آثاری پدید آورده‌اید نقد ادبی است. امروز هیچ ادبیاتی نمی‌تواند از نقد بی‌نیاز باشد. اگر نقد درست نباشد ارزش‌ها به هم آمیخته می‌شوند و خواننده سردرگم می‌شود و سره از ناسره باز شناخته نمی‌شود. آنچه کمبودش بیشتر از سایر نوع‌های ادبی احساس می‌شود نقد دقیق، بیطرفانه و درست است که بدور از حب و بغض‌ها و براساس معیارهای درست و علمی صورت گیرد. برای سر و سامان یافتن نقد و فراهم کردن محیطی سالم برای این کار چه اقداماتی باید صورت گیرد؟

■ - نقد ادبی نیز جزئی از جنبش اجتماعی و تفکر است. وقتی مدار کار بر «روابط» قرار بگیرد، و تعارف و تلقین و غلبه به صورت‌ها حرکت کند و قلم، مسئولیت و مهارت نشانسد، نمی‌شود انتظار داشت که نقد از این

*** کودک و نوجوان ایرانی بیش از هر چیز احتیاج دارد که فکر کردن درست را بیاموزد، و این برعهده درسهای مربوط به علوم انسانی است چون: فارسی، تاریخ، علوم اجتماعی و نظایر آنها**

*** پیشنهاد می‌شود یک «زبان معیار» و یک «حداقل زبان فارسی» مشخص شود و توقع شود که هر کس خواست در دستگاه دولت و نهادهای و بانکها استخدام گردد، یا ارتقاء مقام بیابد، یا محصولی بود که به خارج اعزام می‌گردد، یا داوطلبی بود که خواست وارد هیأت علمی دانشگاه شود، این مقدار زبان را بداند**

روال برکنار بماند. نقد به مفهوم جدید از اروپا اقتباس شده است، ولی روحیه ایرانی که گرایش به افراط‌گری و برافروختگی دارد، بیش از آنچه باید حب و بغض را در آن مداخله داده است. در گذشته، در تذکره‌ها، ادب و اغماض ایرانی حکم می‌کرد که اگر اثری حرف می‌زدند، از آن تعریف کنند، بی‌آنکه دلالت تعریف ارائه شود.

پس از آشنائی با نقد اروپائی این حالت کم و بیش حفظ شد، درحالی که «کوبیدن» نیز بر آن اضافه گردید. «کوبیدن» کمتر از اصول سرچشمه می‌گرفت، بلکه غرض شخصی یا اختلاف نظر مرامی و عقیدتی، محرک آن بود. حدت موضوع ارتباط داشت به درجه گرم و سرد شدن بازار سیاست و دسته‌بندیهای ادبی. در مطبوعات کمتر دیده می‌شد که نقد از منبا و معیار پیروی کند. در این سی‌چهل ساله ما ناظر استیلای نوعی «چپ‌مغشوش» بر ستونهای نقد بوده‌ایم که حتی نشریه‌های «راست‌رو» را هم در بر می‌گرفته است. مخاطب آنان جوانانی بودند که از کم‌دانشی و بی‌خبری آنان سوء استفاده می‌شد. نقد ادبی زمینه‌ای بود که چون با «میزی» دولت کمتر برخورد پیدا می‌کرد، می‌شد در آن تند و تیز شد، و این چیزی بود که به مذاق جوانان خوش می‌آمد.

در این سالها با آنکه وضع دگرگون شده، هنوز سایه «چپ‌مغشوش» از سر نقد برداشته نشده است. از سوی دیگر، جنبه دیگری در مقابل هست که قلم‌ها را به خودی و بیگانه تقسیم می‌کند: طرف خودیها همه چیز عالی و کامل است، و طرف غیر خودیها همه

چیز مردود.

اما راجع به نقد تاریخی یا نقد ادبیات گذشته، مطلب همان است که درباره تدریس ادب فارسی در دانشگاه گفته شد. ادب فارسی و بخصوص شعر، سرگذشت قوم ایرانی است و محتاج آن است که به بررسی دقیق گذارده شود، کشورهای دیگر آثار ادبی خود را می‌خوانند برای آنکه تلذذ ادبی ببرند، ولی ما علاوه بر این، از آنها اطلاعات تاریخی و اجتماعی می‌گیریم. ما می‌توانیم یک تاریخ و یک تاریخ اجتماعی، از خلال ادبیات بنویسیم. در زبان فارسی ادبیات و تاریخ، مانند ناخن و انگشت به هم وابسته‌اند. یکی دیگری را زایانده و خود از دیگری نشأت گرفته. امکان پذیر نیست که بشود این دورا از هم جدا کرد. ادب فارسی مانند یک نهضت سنج دقیق، حوادث تاریخی را درخود ضبط کرده، و در مقابل، تفکر ادبی ایرانی در سیر تاریخی او مؤثر بوده است. زیر و بم‌ها و نوسانهای ادبی ما هر یک منشأ تاریخی خاص خود را دارند. چرا ادبیات مدعی در زمان غزنویان پدید آمد، و بعد هم رکن مهمی از ادب فارسی گشت؟ همزمان با آن، چرا ادب عرفانی به رشد گرایید؟

سبک‌ها چگونه هر یک زائیده زمان و مکان خود شدند؟ چرا بطور کلی شعر تا این پایه در زبان فارسی گسترش پیدا کرد؟ چرا تا این حد کنایه و مجاز در شعر فارسی و نثر عرفانی به کار رفته که نظیرش در هیچ زبان دیگری دیده نمی‌شود؟ آنهمه عجز و انکسار، در برابر معشوق به چه معناست و این معشوق کیست؟ و نظیر این موضوعات که پاسخ همه این سؤال‌ها را باید از تاریخ ایران گرفت. اما برخورد با تاریخ و واکنش در برابر حوادث تاریخی نیز توجیهش از شعر شنیده می‌شود. هنوز هم در زندگی روزمره ما، هر پیشامد، هر جریان، یادآور بیتی از گذشتگان می‌شود. آیا این شاعران ما هستند که دنیای ما را شکل داده‌اند، و یا ما هنوز از زمان و مکان آنان بیرون نرفته‌ایم؟

پاسخ این سؤال‌ها و روشن شدن این مسائل، کمک می‌کند که ما خود را چنانکه بوده‌ایم بشناسیم، به قابلیت‌ها و ضعف‌های خود پی ببریم. این است که دیگر وقت آن رسیده که نقد ادب گذشته فارسی وارد مرحله تحلیل شود، آنگونه که در شیوه نقدنویسی جدید مرسوم است. ولی این کار را باید خیلی با احتیاط شروع کرد، زیرا اگر مقدمات آن فراهم نشده باشد، و با دید نافذ و متانت فکری همراه نگردد، بیم آن است که دستخوش خیالیافی و «خود در آن بینی» و تأویل‌های من‌درآوردی گردد.

وقتی به آثار ادبی خود و گذشته و تاریخ خود نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که ما یک ملت پر از سؤال هستیم. ما انباشته‌ایم از سؤال پاسخ داده نشده. این وضع، ما را گران و سنگین و گره‌دار کرده. اگر بخواهیم به تعادل، به سکینت بازگردیم، باید دریچه‌ها را باز کنیم که سؤال‌ها بیرون بروند، ما درست نمی‌دانیم که، که هستیم و چه هستیم و چه داریم و چه باید داشته باشیم. اینها در گرو جواب دادن به سؤال‌هاست.

فرهنگستان

□ - قریب به چهار سال است که فرهنگستان زبان و ادب فارسی تشکیل شده است، هر چند که این مدت کوتاه برای ارزیابی

عملکرد فرهنگستان کافی نیست ولی به طور خلاصه مایلیم که از نظرات شما در باب عملکرد فرهنگستان و پیشنهاد‌های مربوط به ادامه کار مطلع شویم.

۱- وارد موضوع روز فرهنگستان نمی‌شوم، ولی اگر اصرار داشته باشید به چند نکته کلی می‌پردازم.

۲- فرهنگ ایران، بخصوص در دوران بعد از اسلام، بسیار غنی و پیچیده است و لازم هست که یک کانون هماهنگ کننده، به آن بپردازد.

۳- این فرهنگ بیشتر جنبه کلامی دارد، یعنی وزنه آن به جانب شعر و نثر است. بنابراین بررسی ادب فارسی از مهم‌ترین وظایف فرهنگستان قرار می‌گیرد.

۴- اگر روزی ایرانی تصمیم گرفت که خود و کشور خود و گذشته خود را بشناسد، بررسی دقیق و درست این ادب ضرورت تام می‌یابد.

۵- تشخیص راه روشنی که برای آینده در پیش باشد، مستلزم شناخت درست این گذشته است.

۶- باید از سرنوشت دو فرهنگستان دوره پیشین، پند گرفت که هر دو ناکام ماندند. اولی که در سال ۱۳۱۴ تأسیس شد، با آنکه از برجسته‌ترین ادبای ایران ترکیب گرفته بود، چون قدری جنبه فرمایشی داشت، و دستخوش افراط پیراستگی زبان گشت، کاری از پیش نبرد. تعدادی از واژه‌هایی را که پیشنهاد نمود، خوب بود و جا افتاد، ولی بقیه از زبان فارسی طرد گردید و مدفون گشت.

فرهنگستان دوم که در حول و حوش سال ۱۳۵۰ با گرفت، از اولی اعتبار کمتری یافت، زیرا علاوه بر فرمایشی بودن، اندکی جنبه تقلیدی هم گرفت (از روسیه شوروی) و کارش به جایی نرسید.

۷- اگر منظور واژه پردازی باشد، باید قدری حالت خودجوش به خود بگیرد تا بتواند پذیرش مردم را جلب کند. واژه سازی در اطاق در بسته یا شکست روبرو خواهد شد. قبل از هر چیز ما احتیاج داریم که واژه‌های زنده مستعمل میان مردم را جمع کنیم. برای این منظور باید هیأت‌های کاردان و آموخته‌ای به نقاط مختلف کشور بروند و لغات و اصطلاحات رایج را گرد آورند. هیأت‌های مشابهی به تاجیکستان و افغانستان و حتی ترکیه و هند و پاکستان اعزام گردند. نظیر همین کار را در آن جاها پی گیرند.

بعد به بررسی متون فارسی از قدیم‌ترین زمان تا امروز پرداخته می‌شود، و لغاتی را که بر کنار مانده ولی هنوز زنده‌اند، به زبان روز، بازگردانده می‌شوند. به همراه آنها مثل‌ها و قصه‌ها و همه آنچه فرهنگ عامه گفته می‌شود، گرد می‌آیند.

گمان می‌کنم که از مجموع آنها بشود تعداد زیادی لغت و اصطلاح به دست آورد، که بتوانند زبان فارسی کنونی را گسترش دهند.

اما واژه‌هایی که به عنوان معادل کلمات خارجی وضع می‌گردند، خوب است قبلاً در معرض نظر عمومی گذارده شوند، و اگر گرایش به پذیرفتن آنها بود، توصیه گردند.

۸- در مورد معادل‌یابی لغت‌های خارجی، بهتر است دیده شود که دیگران چه کرده‌اند، مثلاً عرب‌زبان‌ها، روس‌ها، چینی‌ها و ژاپن‌ها. تجربه دیگران می‌تواند کمک کننده باشد.

۹- راجع به مسائل دیگر فرهنگ کشور، این بستگی خواهد داشت به قابلیت بدنه فرهنگستان، و

نتی که در پس ایجاد آن بوده است. از آنجا که ایران ذاتاً يك کشور فرهنگی است - چه فرهنگ کتابی و چه فرهنگ عامه - و ایران بعد از اسلام بخصوص بر بنسبت فرهنگ حرکت کرده است، و پیوند و تأثیر فرهنگ باستانی کشور در دوران بعد، حساسیت خاص به آن بخشیده، باید عظمت، پیچیدگی و لایه‌لایه بودن آن را در نظر داشت.

۱۰- بطور کلی فرهنگ گذشته يك کشور، اگر از جنبه موزه‌ای و تاریخی آن بگذریم، زمانی کارآمد می‌شود که بتواند با زندگی امروز خط اتصالی بیابد. از این رو، زنده‌ها جلومی‌آیند، و در مقابل، مندرس‌ها که در فرهنگ کهنسالی هستند، به شناخت گذارده می‌شوند که از اشاعه آنها پرهیز گردد.

۱۱- هیچ فرهنگی نمی‌تواند بی‌نیاز از داد و ستد و ایجاد ارتباط باشد. بخصوص با وسائل سریعی که امروزه در امر انتقال اندیشه‌هاست، این امر گریزناپذیر شده است. فرهنگ خوب و زنده آن است که در داد و ستد، بهترین‌ها را از فرهنگ دیگران بگیرد، و توانائی مبادله نیز داشته باشد. این بستگی به آن خواهد داشت که تا چه اندازه مسیر آزاد در «وزش» فرهنگ‌ها وجود داشته باشد.

در کنار فرهنگ ملی هر ملت، يك فرهنگ جهانی هست، عصاره و خلاصه همه فرهنگ‌ها که ریشه‌های مشترکی با هم داشته‌اند، و بهترین استعداد‌های هر ملت در ایجاد آن سهم بوده است. این فرهنگ

*** هیچ فرهنگی نمی‌تواند بی‌نیاز از داد و ستد و ایجاد ارتباط باشد. بخصوص با وسایل سریعی که امروزه در امر انتقال اندیشه‌هاست، این امر گریزناپذیر شده است. فرهنگ خوب و زنده آن است که در داد و ستد، «بهترین»‌ها را از فرهنگ دیگران بگیرد و «توانائی مبادله» نیز داشته باشد. این بستگی به آن خواهد داشت که تا چه اندازه مسیر آزاد در «وزش» فرهنگ‌ها وجود داشته باشد**

*** فرهنگستان در کشوری چون ایران نباید به وضع چند واژه اکتفا کند - که آیا پذیرفته بشود یا نشود - بلکه باید چنان شخصیتی داشته باشد که بتواند پرتوی از «کل فرهنگ کشور» را در خود بازتاباند**

جهانی، همان است که از روح تعالی جوی انسان سرچشمه گرفته، و همان روح گشاده، ضعف و کمبودهای آن را به چشم واقع‌بینی و اغماض نگریسته. ایران خود در غنی کردن این فرهنگ جهانی سهم قابل توجهی داشته است. و از اینکه ما با تفاهم به آن نگاه کنیم، نباید ابا داشته باشیم.

۱۲- از چند سال پیش به این سو، که جمهوری‌های جنوب روسیه، کشورهای مستقلی شده‌اند، ایران خود را با مسئولیت تازه‌ای در امر فرهنگ روبرو می‌بیند. این کشورها، بعضی کمتر، بعضی بیشتر، از زمانهای قدیم در شعاع فرهنگی ایران بوده‌اند. اکنون که قید از آنها برداشته شده، و روحیه بازگشت به هویت ملی در آنها قوی و تازه نفس است، چشمداشت‌های متقابلی مطرح می‌شود. از هر دو سو طبیعی است خواسته شود که مشترکات گذشته از نو فعال شوند.

هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش
ایران به عنوان کانون اصلی، در صورتی می‌تواند جوابگو بشود که، چنانکه اقتضای طبع فرهنگ و مکاتبات زبان فارسی است، با گشاده نظری به موضوع بنگرد. فرهنگ البته آنگونه نیست که از سیاست و اقتصاد بکلی جدا انگاشته شود، ولی آنگونه هم نیست که به انگاها آنها خود را بکشاند. فرهنگ پالوده شده و عصاره دریافته‌ها و نیازهای انسانی است که هم سیاست و هم اقتصاد در آن تأثیرگذار بوده‌اند، ولی او بر فراز آنها می‌ایستد.

اگر به اتکاء سوابق و یادگارهای گذشته باشد، ایران می‌تواند نزدیک‌ترین دوست برای این کشورها باشد، بشرط آنکه با کاردانی عمل شود.
هنگام استقلال هند و جدایی پاکستان، ما فرصت خوبی برای تجدید پیوندهای فرهنگی داشتیم، ولی مقدار زیادی از این فرصت‌ها از دست رفت. این غفلت نباید در مورد سرزمین‌های شمال و شرق و «فرارودان» تکرار گردد.

۱۳- فرهنگستان به منزله «مهمستان فرهنگی» یا مجلس مردمی فرهنگ است. از نامش این انتظار می‌رود که تبلور دهنده روح فرهنگی کشور در گذشته و حال باشد.

ایران کشوری است که با بار فرهنگی سنگین خود، نه تنها در داخل، بلکه در خارج نیز انتظاراتی از آن می‌رود. ما در کنار خود دو کشور هم‌زبان داریم، یکی افغانستان و دیگری تاجیکستان. نفوذ فرهنگی و زبان ایرانی از مدیترانه تا سند و جیحون گسترده شده است و با همه تحولاتی که در جهان پدیده آمده، هنوز هم خاکستر آن گرم است.

فرهنگ و تاریخ ایران مورد توجه و مطالعه مداوم دانشگاه‌ها و مؤسسات علمی کشورهای دیگر است، در بسیاری از دانشگاه‌های معتبر شعبه‌ای از زبان فارسی است، تمدن ایران یکی از هفت تمدن بزرگ جهان قدیم شناخته می‌شود (چین، هند، مصر، میانرودان، یونان، روم و ایران) و یکی از سه تمدن کهن آسیای. ما چه دوست بداریم و چه نداریم، چه قدر بدانیم و چه ندانیم، بازمانده و منسوب به این تمدن هستیم. بحث بر سر گذشته ایران هرگز در جهان قطع نشده است. يك انجمن «ایرانشناسان» مرکب از دانشمندان برجسته آشنا با فرهنگ ایران در اروپا

تشکیل شده است که از سراسر جهان در آن عضواند. بنابراین ما به خود واگذاشته نیستیم. فرهنگ ایران جزو میراث مشترک جهانی دانسته می‌شود، و چشم‌هائی نگران این کشور است. این را گفتم برای آنکه بگویم فرهنگستان در کشوری چون ایران نباید به وضع چندواژه اکتفا کند - که آیا پذیرفته بشود یا نشود - بلکه باید چنان شخصیتی داشته باشد که بتوان برتوی از کل فرهنگ کشور را در خود بازتاباند. به این حساب، ترکیب فرهنگستان یک حالت خودجوش می‌یابد، یعنی کسانی به آنجا می‌روند که از جانب مردم - و یا طبقه بیشتر آشنا با فرهنگ - به مرور شناخته و پذیرفته شده‌اند.

من گمان می‌کنم در این گزینش، موضوع تنها در سر داشتن مقداری معلومات یا تخصص نیست. امر وسیع‌تری در کار است، باید روح فرهنگ کشور در بهترین تجلی آن درک شده باشد، و آنچه نتیجه فرهنگ است، یعنی آزادی، استقلال، مردمی بودن و روشن نگری، کم و بیش در فرد، باز شناخته شود.

حافظ، فردوسی، ایرانسرا

□ کتاب «ماجرای پایان‌ناپذیر حافظ» اثری است که در باره حافظ تألیف کرده‌اید و از شاعران ایرانی، بیشتر به فردوسی و شاهنامه تعلق خاطر داشته‌اید و دو سال پیش در بی برگزاری هزاره فردوسی، ایرانسرای فردوسی را با همکاری عده‌ای از استادان تأسیس کردید. لطفاً درباره برنامه‌های آینده ایرانسرا و استقبالی که تاکنون از آن شده است توضیحی بدهید.

■ - راجع به حافظ آنقدر حرف زده شده است که مردم حق دارند اگر قدری حالت وازدگی به خود بگیرند. ولی تناقض کار حافظ آن است که با همه حرف‌زدنها، هنوز جان کلام و لب کلام و سؤال‌های بزرگ در مورد او باقی است. علت آن است که در کنار حافظ باید نقطه‌های ابهام تاریخ ایران روشن شود، نه تنها تاریخ عمومی، بلکه تاریخ فکر و تاریخ سیر وجدان ناآگاه قوم ایرانی. اولین سؤالی که درباره این شاعر مطرح می‌شود و باید به آن جواب داده شود، این است که چرا به صورت فالگیر و غیبگوی مردم ایران درآمده است. از او چه می‌خواهند؟ مردم با این تیشه‌ای به دست گرفته و «مدین دیوان» را می‌کاوند، به دنبال کدام گنج‌نامه‌ای هستند؟

آیا می‌خواهند ریشه‌های مصائب خود را در آن بیابند، یا امید آینده خود را؟ به نظر می‌رسد هر دو. ولی تا زمانی که زوایای گمشده تاریخ ایران کاویده نشود به آن دست نخواهند یافت. حافظ بنحوی جادوگرانه کلید رمز و طلسم را در مشت گرفته. علت آنکه آنهمه بر سر او بگویمگوست، یکی همین است. سه دید بکلی متفاوت درباره او بوده است:

۱- گروهی او را مترد به دین خوانده، در ترکیه عثمانی تکفیرش کرده‌اند، و در خود شیراز چند بار ریخته‌اند که مقبره‌اش را خراب کنند (از صفویه تا قاجار).

۲- گروهی او را عارف، «قدیس» و مرد خدا

*** نقد ادبی جزئی از بینش اجتماعی و تفکر است. وقتی مدار کار بر «روابط» قرار بگیرد، و تعارف و تملق و غلو به صورت رها حرکت کند و قلم مسؤولیت و مهارت نشناسد، نمی‌شود انتظار داشت که نقد از این روال برکنار بماند**

خوانده‌اند، که با عالم غیب مرتبط است. ۳- گروهی دیگر، نه این و نه آن، او را «روشن‌بینی» دانسته‌اند که درد بشریت، درد خلقت و درد تاریخ دارد. ناآرام ابدی و مرد چون و چرا. در هر حال حافظ هنوز به صورت معماست. خود او گفته است:

وجود ما معنائی است حافظ

که تحقیقش فسون است و فسانه
در هیچ زبان و کشور تشنیده و نخوانده‌ایم که
گوینده‌ای، موقعیتی را که حافظ در نزد فارسی‌زبانان
پیدا کرده، پیدا کرده باشد.

در تاجیکستان دیوان او را بالای سر نوزاد می‌گذارند که از بیماری و بلا در امان بماند. در نزد خود ما برای شگون به عروس داده می‌شود و با چشم اشکیار و لب خندان، هر دو خوانده می‌شود، هم باسواد و هم بی‌سواد.

در زبان فارسی دو کتاب هست که وقتی ایرانی می‌شوند کل تارهای وجودش به لرزه می‌آید، یکی شاهنامه و دیگری دیوان حافظ.

باید دید چرا، این چرا پاسخش از سرگذشت نامه مردم ایران شنیده می‌شود:
حسن روی تو، به یک جلوه که در آینه کرد
این همه نقش در آئینه اوهام افتاد

ایرانسرای فردوسی

ایرانسرای فردوسی دو سال پیش پایه‌گذاری شد. چند تن از کسانی که هر یک در شاخه‌ای از فرهنگ کار کرده و شاخصیت به هم زده بودند، جمع شدند و آن را اعلام کردند. خواستیم در آن نماینده‌ای از هر یک از رشته‌های فرهنگی چون ادب، تاریخ، موسیقی، خوشنویسی و غیره حضور داشته باشد. بعد، هیأت امنائی تشکیل گشت و اساسنامه و مدارک تنظیم شد و برای ثبت رسمی به عنوان یک «مرکز فرهنگی» تسلیم مراجع گردید. در انتظار پاسخ هستیم که رسمیت یابد، و آنگاه اقدام‌های عملی شروع شود.

درباره اینکه «ایرانسرای فردوسی» چرا ایجاد شدو چه هدف و برنامه‌ای دارد، چون پیش از این - و از جمله در همین روزنامه اطلاعات - گزارش‌هایی منعکس شده است، طول کلام نمی‌دهم و تنها به قصد کسانی که هنوز در جریان قرار نگرفته‌اند اشاره‌هایی می‌کنم.

«ایرانسرای فردوسی»، گرچه نام بلند فردوسی را بر خود دارد، منظور آن است که کل فرهنگ ایران را در برگیرد. ما در دوره برآشوبی از زمان قرار گرفته‌ایم که محتاج واینی خود و باز جست فرهنگ خویش هستیم. اگر جلو پای خود را خوب نبینیم، به پرتگاه خواهیم افتاد. «ایرانسرا» در قصد آن است که همه مردم آگاه و دوراندیش را به همقدمی فراخواند. تنها با اتکاء بر بهترین قانمه‌های فرهنگ کشور است، که بشود دیدگاه‌های متفاوتی را که علاقمند به سرنوشت کشور هستند، به تفاهم رساند.

در درجه اول ما پیشنهاد کردیم که یک «بنای یادگار»، آنگونه که در شأن فرهنگ ایران و این ایرانی بزرگ باشد، در زادگاه او طوس ساخته شود و در مرحله دوم، در همراهی با سایر سازمانهای فرهنگی، یک کانون پژوهش و گسترش فرهنگ و تاریخ کشور ایجاد گردد، و همه استعدادهای کارآمد، که چه بسا اکنون پراکنده هستند، در آن به مشارکت فراخوانده شوند.

حسن استقبالی که از جانب افراد و گروه‌های مختلف، از «ایرانسرا» شده، بی‌سابقه بوده است. نامه‌های فراوان، بطور فردی یا دسته‌جمعی، در تأیید این موضوع رسیده است که بعضی از آنها در فصلنامه «هستی» منعکس شده است، و بقیه بتدریج انتشار خواهند یافت.

در نظر کسانی که این مرکز را پایه‌گذاری کرده‌اند - و همگی از افراد شناخته شده و امتحان داده کشور هستند - «ایرانسرای فردوسی» یک کانون مملکتی است، فوق سیاست و مرام، و بهره‌اش عاید حال و آینده کشور خواهد شد و یک نتیجه‌اش آن است که مصداق این بیت مولانا باشد:

سا برای وصل کردن آمدیم
نی برای فصل کردن آمدیم
از لحاظ مالی، نظر این بوده است که بیشترین تعداد از مردم ایران، هر یک بقدر وسع، در تأسیس این مرکز و ایجاد «بنای یادگار» مشارکت جویند، هر چند افراد متمکن نیز، از داخل و خارج و دور و نزدیک، این آمادگی را خواهند داشت که با کمک نقدی یا فرهنگی خود، دین خویش را به کشور و ملت خود ادا نمایند. هم اکنون ما پیشنهاد واگذاری کتابخانه، اشیاء هنری، و کمک مالی از هر سو داشته‌ایم، ولی می‌گوئیم دست نگاه دارند، تا کار ثبت مرکز به انجام برسد، و آنگاه شماره حسابی در بانک اعلام گردد. امیدواریم که هر چه زودتر، پاسخ رسمیت یافتن «مرکز» را دریافت داریم، و چنان نباشد که تأخیر، موجب از دست رفتن فرصت‌های گرانبهائی گردد.

در مورد «بنای یادگار»، قصد این نبوده است که گوشه‌ای از محوطه آرامگاه به آن اختصاص داده شود. منظور شهر توس است که به عنوان زادگاه بزرگترین سراینده ایران، و مایه افتخار قوم ایرانی، و یکی از چند گوینده بزرگ جهان، نشانه‌ای از قدردانی مردم ایران را به صورت بتائی درخود برپای دارد.

هستی

ما این مجله را بنیاد نهادیم، برای آنکه به زعم خود، جای خالی‌ای را که بود، پر کرده باشیم. ادعائی نداریم و در توانائی محدود خویش قدم برمی‌داریم.

انتظار داریم که همه کسانی که می‌اندیشند که باید کاری کرد، با ما همقدمی کنند. کوشش داریم که قدری از خوبی، قدری از زیبایی، قدری از نشاط و لطف و معنائی که در عالم هستی هست، و در فرهنگ ایران و جهان انمکاس یافته، به خوانندگان خود بچشانیم.

سه بدنه‌ای را که در مجله قرار داده‌ایم: فرهنگ، تاریخ و ادب، برای آن است که عطف توجه به آنها را لازم می‌دانیم. ادب و فرهنگ و تاریخ ایران همانگونه که راه‌های روشن دارند، زاویه‌های بیراهه برنده نیز دارند. باید آنها را به سنجش دست گذارد. آرزو داریم که از طریق «هستی»، پلی میان ایران گذشته و حال، و ایران و جهان - ولو باریک - بسته شود. وگر مراد نیامد بقدر وسع بکوشم.

تکنولوژی و فرهنگ

□ - در روزگار ما، تکنولوژی نیرومند و فرهنگ الکترونیکی پرشتاب غرب، مرزهای جغرافیائی کشورها را به سرعت درهم می‌شکند و سنتهای فرهنگی را به آسانی دگرگون می‌کند. برای ایمن داشتن فرهنگ سنتی خود از آسیبها و آلودگیها چه باید بکنیم؟

■ - من گمان می‌کنم که راهش آن است که یک «خانه تکانی» فرهنگی بکنیم. از فرهنگ پر بار گذشته خود، آنچه را که تاب ایستادگی در برابر دنیای امروز دارد بیرون آوریم، و آنچه را که تاب ندارد، یعنی مندرس شده، یا فاشاری در تجدید پادش نداشتنه باشیم. فرهنگ، خود می‌داند که چگونه خود را تصفیه کند، ولی این کار دستی لازم دارد که کارگزار آن شود. ما باید این شهامت و اراده را در خود بیدار کنیم. دنیای امروز با وقت کم و شتابی که دارد، دنیای نخبه‌ها و عصاره‌هاست. ما اگر به گزینش دست نزنیم، حالت لهیدگی به خود خواهیم گرفت و مقهور فرهنگ بیگانه خواهیم شد.

کسانی که در ایران فرهنگ مدار هستند - یا این ادعا را دارند - اعم از استاد، قلمزن یا دانشمند، باید بدانند که سالم کردن فرهنگ علاوه بر دانستگی، استحکام شخصیت هم لازم دارد، و قدری ایثار. اگر وضع طوری باشد که سلامت، در کنار بودن شناخته شود، و مهم‌ترین هدف زندگی، حفظ موقعیت یا رسیدن «موجب» در آخر ماه تلقی گردد، کار به جانی نخواهد رسید. راجع به حفظ فرهنگ سنتی لازم نیست که نوحه خوانی کنیم. آنچه رفتنی است و محکوم به رفتن، بگذاریم برود. ولی ماندنی‌ها، سرچشمه‌ها، همه آنچه مایه سرزندگی، بزرگمنشی و آزادگی روح ایرانی بوده، و فعالیت و گشایش را تشویق می‌کرده، باید با جدیت تمام نگاه داشته شود.

مصونیت و هجوم

□ - در این دوره که جهان در یک اختلال فرهنگی غوطه می‌زند، از هر زمان واجب‌تر آن است که «وجدان فرهنگی» مردم به بیداری گراید. برای زنده نگاه‌داشتن قانسه‌های فرهنگ ایران در خاطرها و مصون ماندن از هجوم فرهنگ‌های ناسالم وظیفه ما چیست؟

■ - جاهای دیگر هم گفته‌ام که برای مصون

ماندن از هجوم فرهنگ‌های ناسالم دیگر، راهش آن است که خود را مقاوم بکنیم، و برای مقاوم شدن هم جز این راهی نیست که از مرحله حرف به مرحله کار و جدی بودن قدم نهمیم. هیچ چیز رایگان به دست نمی‌آید. مولوی فرموده:

تا نگرید ابر، کی خنسد چمن

تا نگرید طفل، کی نوشد لبن؟
در مورد آنچه «تهاجم فرهنگی» خوانده می‌شود تنها ما طعمه‌اش نیستیم، هندی و چینی و روسی و مصری و یعنی هم هست. منتها هرکس ضعیف‌تر بود این ویروس زودتر به سوی او هجوم می‌برد. موضوع به این سادگی نیست که فلان فیلم باشد یا نباشد، یا ماهواره بیاید یا نیاید. موضوع ربط پیدا می‌کند به مسائل بنیادی از نوع اقتصاد و انتظام اجتماعی و آموزش.

ما باید فرهنگ خود را در داخل محکم کنیم که نیازی به دست دراز کردن پیش غیر نباشد. چند پیشنهاد را می‌توان عنوان کرد:

- از طریق آموزش و «رسانه‌ها» اعتماد جوان ایرانی را به فرهنگ ملی بازگردانیم.

- زبان فارسی را به او خوب بیاموزیم و از طریق آن لطائف فکری و ادبی خود را به او بچشانیم.

- ابا نداشته باشیم که او را در جریان آثار برجسته فرهنگ و ادب کشورهای دیگر قرار دهیم.

- این احساس را در او بیدید نیآوریم که می‌خواهیم او را از چیزهای خوبی که در جهان هست بی‌خبر نگاه داریم.

- هرچه را به او می‌آموزیم، در هر رشته، عمقی و جدی بیاموزیم.

- به او یاد بدهیم که از ابتدال بهره‌برد.

کتاب برای جوانان

□ - در شماره جدید مجله «هستی» پیشنهادی درباره تهیه یک سلسله کتاب برای جوانان داده‌اید. انگیزه این کار چیست و چه نتایجی را دربر خواهد داشت؟

■ - پیشنهادی که در شماره پانزوی «هستی» درباره تهیه یک سلسله کتاب برای «جوانان» دادیم، بدان منظور بوده است که یک خلاء فرهنگی را پر کند. یک جوان فرهیخته امروز که بخواد سهمی در زندگی اجتماعی کشور برعهده گیرد و فرد مؤثری شود، ناگزیر است از تعدادی از مسائل فکری و فرهنگی کشور خود و همچنین جهان باخبر باشد. اگر نباشد، از گذشته سرزمین خود و مسائل اصلی دنیا گسیخته خواهد ماند. فرهنگ امروز دنباله فرهنگ گذشته است، و فرهنگ هر کشور مقداری وابستگی به فرهنگ جهانی دارد. اگر پیشنهادی که ما کردیم به عمل درآید، تحول بزرگی در روحیه جوانان ایران و ساخت فکری کشور ایجاد خواهد شد.

انسان برحسب ذات خود طالب دانندگی و بسط اندیشه خود است. اگر عوارضی او را از آن محروم دارد، سرخورده می‌شود و واقع یک حق طبیعی از او فوت گردیده، مضافاً آن که فرد ناکارآمدی برای مملکت خواهد بود.

کتاب هنوز بهترین وسیله کسب معلومات است، و به نظر ما یکی از واجبات آمد که نوع سالم آن با حسن

تألیف و به بهای نسبتاً ارزان در دسترس گذارده شود. ما، سیاهه ۳۰۰ جلد را به صورت پیشنهاد در «هستی» منتشر کردیم، ولی این می‌تواند کمی تغییر کند یا کم و زیاد شود. این تعداد جزء برجسته‌ترین محصول اندیشه بشری شناخته شده‌اند. نظر این است که یک مؤسسه نشر به صورت شرکت سهامی، با مشارکت علاقه‌مندان ایجاد شود و بی‌چشمداشت نفع چندان، به قصد خدمتی بنیادی، کار را به تحقق آورد. نتیجه جنبی دیگری هم که می‌شود از این برنامه گرفت آن است که با دقت در سبک و نگارش کتاب‌ها، کمکی به اعتبار زبان فارسی - که دور از خطر آشفتنگی نیست - صورت گیرد.

البته این کتاب‌ها در زمینه فرهنگ و علوم انسانی هستند. نظیر این برنامه را می‌شود در مورد یک سلسله کتاب‌های علمی و فنی به زبان ساده نیز به اجرا گذارد، که مکمل آن‌ها باشند.

فهرست آثار

□ - ضمن تشکر از حضور حضرتعالی در

این گفتگو، آثاری را که تاکنون تألیف کرده‌اید و کتابهایی را که در دست انتشار دارید برای خوانندگان بیان نمائید.

■ - آثاری را که اکنون به صورت کتاب منتشر کرده‌ام به تفکیک موضوعات بیان می‌نمایم.

در زمینه جامعه و فرهنگ:

- ۱- ایران را از یاد نبریم، ۲- به دنبال سایه همای،
- ۳- فرهنگ و شبه فرهنگ، ۴- درباره آموزش، ۵- گفتگوها، مصاحبه‌های مطبوعاتی، ۶- گفتیم و نگفتیم، گزیده نوشته‌ها، ۷- سخن‌ها را بشنویم.

سفرنامه‌ها:

- ۱- صغیر سیمرخ، ۲- در کشور شوراه، (سفرنامه اتحاد جماهیر شوروی)، ۳- آزادی مجسمه، (سفر به آمریکا)، ۴- کارنامه سفر چین.

در زمینه ادبیات و نقد ادبی:

- ۱- جام جهان بین، ۲- آواها و ایماها، ۳- زندگی و مرگ بهلوانان در شاهنامه، ۴- داستان داستان‌ها، ۵- نوشته‌های بی‌سروش، ۶- دیدن دگرآموز، شنیدن دگرآموز (گزیده شعرهای اقبال لاهوری)، ۷- ماجرای پایان‌ناپذیر حافظ، ۸- سرو سایه فکن، ۹- نامه نامور (گزیده شاهنامه)، ۱۰- ایران، لوک‌پیر (درباره ایران قدیم).

داستان و نمایشنامه:

- ۱- پنجره‌های بسته، (داستانهای کوتاه)، ۲- افسانه و افسون (داستان بلند)، ۳- ابرزمانه و ابرزلف، (نمایشنامه)، ۴- روزها (سرگذشت) جلد نخست، ۵- روزها (سرگذشت) جلد دوم.

ترجمه‌ها:

- ۱- پیروزی آینده دموکراسی، از توماس مان، ۲- شور زندگی، از ابروینگ استون، ۳- ملال پاریس و گل‌های بدی، از بودلر، ۴- بهترین اشعار لانگ فلوو، همراه با متن انگلیسی، ۵- آنتونیوس و کلئوپاترا، از شکسپیر و کتابی که مشغول تألیف آن هستم «بار دیگر چین» است که گزارش سفر اخیر من به چین می‌باشد.